

امیر نظام گروسی

محمد صادق خان گروسی در دربار فتحعلیشاه قرب و منزلت خاص داشت. روزی به وقتی که شاه تردماغ و با نشاط بود از او طلبید یکی از زنان خود را رها کند و به عقدوی درآورد. فتحعلیشاه که گاه به منظور حقتناسی از خدمتهای شایان نزدیکان خود چنین احسانی می کرد تمنای محمد صادق خان را پذیرفت، یکی از زنان خویش را که جوانی و جمال به کمال داشت طلاق داد و با جواهر بسیار و اثاثه گرانبها به خانه افرستاد و از همین زن به سال ۱۲۳۶ پسری به وجود آمد که حسنعلی نامیده شد.

حسنعلی بر اثر استعداد و اهلیت کافی، تربیت نیکویافت و علوم زمان خود را فرا گرفت؛ در جوانی به حکومت گروس منصوب شد و در سال ۱۲۶۷ از سرهنگی به سرتیپی ارتقاء یافت. در سال ۱۲۷۳ که سر بازان ایران شهر هرات را در محاصره گرفتند دلریها کرد و مورد نظر و عنایت ناصرالدین شاه قرار گرفت. به سال ۱۲۷۵ با سمت وزیرمختاری ایران در دربار های فرانسه و انگلیس رهسپار اروپا شد. در این سفر سرپرستی محصلینی را که به ریاست عبدالرسول خان نواده صدر اصفهانی عازم اروپا بودند بعهده گرفت و تازمانی که در اروپا بود، از آنان مواظبت و توجه میکرد.

حسنعلیخان گروسی مردی فاضل، آزاده، نکته‌سنج، بخشنده، خوش‌پیمان، باکفایت و درعین صلابت و وقار، فروتن و مهربان و شیرین بیان و لطیفه پرداز بود. همین فضایل بزرگ او را چندان برجسته و ممتاز کرده بود که ناپلئون سوم امپراتور فرانسه و درباریان و بزرگان به سزا احترامش می نهادند.

حسنعلیخان تازمانی که در اروپا، و مقیم پاریس بود هفته‌ای دو بار میهمان شاه و ملکه بود. عالیترین نشان فرانسه را گرفت و ملکه و یکتوریا پادشاه انگلیس و گیوم دوم پادشاه پروس و لئوپولد پادشاه بلژیک وی را گرامی می داشتند.

در سال ۱۲۸۸، پس از سقوط ناپلئون سوم به ایران احضار شد و مدتی کوتاه یکی از وزیران مجلس شورای کبرا بود. در اواخر همین سال به سفیری ایران در اسلامبول انتخاب شد. سفارتش چهارده ماه مدت گرفت و پس از مراجعت به ایران به وزارت فوائدعامه منصوب شد و ناصرالدین شاه در سفر اول خود به فرنگ او را که در سراسر اروپا به دانائی و تدبیر شهرت داشت به همسفری و مصاحبت خویش برگزید.

وقتی کرد های منطقه آذربایجان سر به شورش برداشتند و فتنه بزرگ شد ناصرالدین شاه برای فرونشاندن این طغیان عظیم هیچکس را لایق تر از حسنعلیخان گروسی نیافت. او در مدتی کوتاه کرد های سرکش را به تسلیم ناچار کرد و برای دوام امنیت، حکومت شهر های سرحدی آذربایجان مثل سلماس و خوی و ارومیه و ساوجبلاغ را به دست گرفت. ناصر-الدین شاه به پادشاه این-خدمت بزرگ لقب سالار لشکر بدو داد و چون بهتر به استعداد و قابلیتش پی برد او را به پیشکاری مظفرالدین میرزا و لیمهد برگزید.

مقارن این احوال بیشتر خطه آذربایجان در آتش ناامنی میسوخت. یاغیان در هر گوشه طغیان کرده بودند. تبریز نیز از آشوب برکنار نبود و هر شب راهزنان و سرکشان خانه‌ها را تاراج می‌کردند. حسنعلیخان با خسونس و صلابت تمام دفع آنها را مصمم شد و به عقیدت برخی در این کار بی‌رحمها کرد. دیری نگذشت یاغیانی چون ابراهیم پسر حلاج، و تقی معروف به کوزه‌گر و بسیاری دیگر کشته یا فراری شدند و سراسر سرزمین آذربایجان کسه از شر راهزنان مسلح و یاغیان چون دوزخ شده بود و از ترس تجاوز و تاراج این گروه هیچکس آسایش و آرامش نداشت امن و آباد شد. پس از این خدمت بزرگ حسنعلیخان امیر نظام لقب یافت (۱) و کارگزاری سراسر آذربایجان اعم از لشکری و کشوری به او سپرده شد و شاه یک قبضه شمشیر مرصع گرانها برای او فرستاد.

مظفرالدین میرزا ولیعهد گرچه از نظم و امن یافتن آذربایجان شادمان و خوشدل بود اما در نهان از آن همه محبوبیت که نصیب امیر نظام شده بود نارضا و آزرده خاطر بود و به بهانه های نادرست از پدر خود استعفا کرد که او را به تهران فراخواند. امسا ناصرالدین شاه که به تدبیر و دوراندیشی و شخصیت و درستکاری و بی نظری حسنعلیخان اعتماد تمام داشت به درخواست ولیعهد اعتنا نکرد. مظفرالدین میرزا چون جوابهای سرد شنید عده‌ای از روحانی نمایان را برانگیخت تا از ستم حسنعلیخان شکایت پیش شاه برند اما این چاره‌گری نیز کارگر نیفتاد و نه تنها ناصرالدین شاه احضار امیر نظام را نپذیرفت بلکه شاکیان را سرزنش کرد و به تبریز بازگرداند. آنگاه برای اینکه ولیعهد را تنبیهی به سزا کند وی را به تهران احضار کرد و برخلاف رسم او را به حکومت کرمان مأمور نمود.

اما مهربان در گاه شفاعت و شاه را باز نسبت به ولیعهد مهربان کردند. مظفرالدین میرزا آرام گرفت، به مقر حکومت خود بازگشت و رضا داد که امیر نظام را در آباد کردن و به نظم نگهداشتن آذربایجان یاری دهد و در پیشرفت دیگر کارها پشتیبانش باشد.

ولیعهد تا مدتی بر سر پیمان و با حسنعلیخان گرم و مهربان بود اما بدخواهان که همدلی و همراهی و همزبانی و همکاری آن دو را مانع پیشرفت مقاصد پلید خود می‌پنداشتند؛ در نهان و آشکارا به جدائی آن دو کوشیدند. اندک اندک باردگر مظفرالدین میرزا با پیشکار دانا و درستکار خود ناسازگار شد و از نو روحانی نمایان و مفتخواران را به دشمنی با او برانگیخت اما ناصرالدین شاه که حسن تدبیر و کردانی و مصلحت اندیشی امیر نظام را بهتر از همه‌کس می‌دانست این بار نیز به فتنه‌گریها و بدگویان و بدخواهانش اعتنا نکرد.

چنانکه یاد شد امیر نظام مردی دانا، مقتدر، با شخصیت و قوی اراده بود از هر کس سخن راست و درست می‌شنید می‌پذیرفت اما هیچ زمان به گفته ناهلان و بدخواهان و مغرضان اعتنا نمی‌کرد حتی دستورهای ولیعهد را اگر مخالف مصلحت می‌دید نخوانده و نشنیده می‌گرفت. نوشته‌اند ناصرالدین شاه به هنگام مراجعت از اروپا وقتی به یک فرستگي تبریز رسید حالش چنان بهم خورد و بد شد که همه همراهانش زنده ماندن او را ناشدنی می‌پنداشتند. شاهزاده عبدالمجید میرزا به امید اینکه مظفرالدین میرزا ولیعهد به خاطر رسیدن به پادشاهی، از مرگ پدرش شادمان خواهد شد، در نهان به‌فور، قاصدی به تبریز فرستاد و او را از بیماری سخت

۱- حسنعلیخان گروسی سالار لشکر لقب امیر نظام گرفته است. اول جمادی الاخر ۱۳۰۲

(از کتاب خاطرات اعتماد السلطنه صفحه ۳۸۹)

درمان ناپذیر شاه آگاه کرد. مدتی کوتاه پس از راهی شدن قاصد ناصرالدین شاه بهبودیافت و چون امیر نظام از نیت و کارزشت عبدالحمید میرزا آگاه شد بیکی از گماشتگان خود فرمان داد که توسری بسیار به عین الدوله بزند.

همچنین نوشته‌اند روزی ناصرالدین شاه به مظفرالدین میرزا ولیعهد نوشت که: «مسعود میرزا ظل السلطان دو کروور تومان می‌دهد که او را ولیعهد کنم. چه می‌گویی؟» مظفرالدین میرزا به فکر تدارک کار و جلب رضای شاه افتاد، اما همینکه حسنعلیخان ازمضمون نامه شاه آگاه شد گفت در جواب بنویس: «اگر چنین معامله با ظل السلطان انجام پذیرد شاید دیری نپاید که ده کروور تومان برای تعویض سلطنت بدهد.» ولیعهد همین جواب را فرستاد. شاه از این پاسخ که اشارت و کنایتی چند در آن نهان بود بهوش آمد. از نوشته خویش پشیمان شد و دگر بار از آنچه اندیشیده بود سخنی بر زبان نیاورد.

در ۲۸ رجب ۱۳۰۸ قمری برابر پنجم مارس ۱۸۹۰ میلادی ناصرالدین شاه امتیاز انحصار دخانیات در سراسر ایران را به مدت پنجاه سال به مازر تالوت انگلیسی داد. جمعی از روحانیان روشن فکر و وطن خواهان روشن بین که به زیانهای بزرگ این قرارداد آگاه بودند مردم را به اعتراض و شورش برانگیختند دیری نگذشت که مردم تهران و همه شهرستانها طغیان کردند. امیر نظام چون اجرای این قرارداد را مایه گسترش نفوذ و تسلط اقتصادی و سیاسی می‌دانست در نهان با شورش کنندگان آذربایجان همدل و همداستان شد و با اینکه ناصرالدین شاه چندین بار به وی امر کرده مردم را به قبول قرارداد تشویق و وادار کند با قدرت و جرأت در جواب شاه گفت که انجام این فرمان نه میسر است و نه به مصلحت کشور و سرانجام نیز چنانکه می‌دانیم بر اثر پافشاری مردم، قرارداد روز هفتم رمضان ۱۳۰۹ برابر پنجم آوریل ۱۸۹۲ لغو شد.

پس از مرگ ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه امیر نظام همچنان به کار خود باقی ماند و روز بروز بر قدرت و نفوذش افزوده می‌شد و به روش دیرین خود جز پیروی خرد و مصلحت، کاری نمی‌کرد.

در اوائل سلطنت، مظفرالدین شاه به غلامعلی خان یکی از نوکران خاص خود که همراه او از تبریز به تهران آمده و خدمت‌های شایان کرده بود به استدعای چندتن از درباریان لقب نظام الدوله داد و او را به تبریز پیش امیر نظام فرستاد تا کاری مناسب به وی بسپارد. امیر نظام که غلامعلی را از قدیم می‌شناخت همینکه ازمضمون فرمان آگاه شد نامه شاه را پاره کرد و به خشم به غلامعلی خان گفت: ای ابله تو که لایق این لقب نیستی چرا قبول کردی. از همان راه که آمده‌ای باز گرداگر درنگ کنی گوشمال می‌دهم. غلامعلی خان دست از پا درازتر به تهران بازگشت. کسی این ماجرا به عرض شاه رساند. مظفرالدین شاه چیزی نگفت و بناچار خشم خود فروخورد. تنها کاری که کرد پس از مدتی امیر نظام را به تهران فراخواند و حسنعلی خان نظام السلطنه را جای او به پیشکاری آذربایجان فرستاد. (اوایل سال ۱۳۱۷ قمری)

در سال ۱۲۷۶ شمسی در تبریز قحطی و حشمتناکی اتفاق افتاد. ملاکان بزرگ و منتفذان برای اینکه بر مال و ثروت بسیار خویش بیفزایند به احتکار پرداختند. هر چه خود گندم و جو

و محبوب داشتند در انبارها جمع آوردند و چندانکه توانستند خریدند و بر آن افزودند. دیری نگذشت که به سبب کمیابی گندم و گران شدن نان، زندگی بر مردم سخت و تنگ شد. بیشتر محترکان از بستگان و پیوستگان مظفرالدین شاه، یا از مقرران محمد علی میرزا ولیعهد بودند و هیچکس چشم امید به رحمت آنان نداشت. امیر نظام پیشکار ولیعهد هر چه کوشید که ولیعهد را به فروش گندمهای خود و گشودن انبارهای متفذان رضا کند موفق نشد. ناچار شرح درماندگی و بینوایی مردم آذربایجان را به شاه عرضه داشت و خواهش کرد که اجازه دهد به رضا یا عنف انبارهای مملو از گندم متفذان را بگشاید و از مرگ مردمان به جان رسیده جلوگیری کند. شاه ناچار اجازه داد اما گشودن انبارهای چند تن از محترکان بنام راکه از هوا داران او بودند، استثنا کرد. امیر نظام گرچه از چنان جواب خشمگین و دلننگ شد، اما چون چاره نداشت به روی خود نیاورد و قصد شکستن انبار دیگر محترکان کرد. ولی آن دسته نیز در پناه و حمایت ولیعهد درآمدند. امیر نظام که دریافته بود اگر یکی دو روز دیگر مردمان تبریز در تنگنا بمانند نه از تارک نشان خواهد ماند و نه از تارک نشان، به رغم ولیعهد به سر بازان خود دستور داد انبار نظام العلما را که از مجتهدان و محترکان طراز اول تبریز و از مقرران خاص ولیعهد بود بگشایند.

نوکران نظام العلما مقاومت و تیراندازی کردند. سر بازان نیز تیر به سوی آنان گشادند پانزده نفر از دو طرف کشته شدند و خانه نظام العلما و انبارهای پراز گندم او غارت شد. چون خبر به گوش ولیعهد رسید امیر نظام را احضار و به او تعرض و پرخاش کرد. حسنعلیخان جوابهای تلخ و درشت گفت و برای اینکه قدرت خود را خوبتر نشان دهد به سر بازان دستور داد یکی دیگر از محترکان با نفوذ را که از نزدیکان صمیم ولیعهد، و آن زمان در حضور او بود از جای برگرفتند و همانجا پایش را در فلک نهادند و چندان براو چوب زدند که از حال رفت. سپس همچنانکه بیهوش افتاده بود بدن نیم جانش را بر پشت اسب افکنده برای عبرت دیگر محترکان دور شهر گردانند. این سختگیری و خشونت بهنگام که از چنان مرد مدبر و با قدرتی دور نبود همه محترکان را ترساند انبارها گشوده و دلهای پر خشم مردم آرام شد.

امیر نظام پس از مدتی کوتاه توقف در پایتخت در صفر سال ۱۳۱۷ به دستور شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله که روزی به امر امیر نظام توسری خورده بود، به جای حاجی غلامرضا خان آصف الدوله به حکومت کرمان فرستاده شد. در این زمان سر زمین کرمان بر اثر بی لیاقتی آصف الدوله پیرو بی تدبیر که از جمادی الاولی سال ۱۳۱۵ تا اواخر صفر ۱۳۱۷ حکومت کرمان یافته بود سخت شوریده و نابسامان بود و مردمان از آشوبگری دزدان و راهزنان روزگار بدی داشتند.

امیر نظام با اینکه پیر و شکسته و از ناسپاسی شاه آزرده شده بود به امنیت کرمان پرداخت و بر اثر کردانی و لیاقت ذاتی خود آرامش و آسایش را به آن دیار بازگرداند. پس از چندی چون مرگ خویش را نزدیک یافت. در ماهان کرمان در جوار آرامگاه شاه نعمت الله ولی برای خویش مقبره ای ساخت. اتفاق را چند ماه بعد، به روز پنجم رمضان ۱۳۱۷ در گذشت و مردم کرمان با احترام شایان او را در گوری که در زمان حیات خود ساخته بود دفن کردند و بعد از او حسام الملك حاکم کرمان شد.

امیر نظام به همه خوئیها آراسته بود. فروتن، بزرگ منش، متین بود. جاه طلب نبود، به منصب بزرگ دیگران رشک نمی برد؛ همه بزرگان حتی دشمنانش احترامش می نهادند. میرزا علی اصغر خان اتابک که سخت متکبر بود، و به هیچیک از وزیرانش در حضور خود رخصت نشستن نمی داد در هر مجلس که نشسته بود و امیر نظام وارد می شد به نشان احترامگزاری از جا برمی خاست. امیر نظام با همه مناصب عالی که داشت بگاہ پیری که تنگ دستی مصیبتی جانفرساست تهی دست ماند و فقر وی را در شکنجه گرفت. او شرح تهی دستی و نداری و دل آزرده گیهای خود را به یکی از دوستانش چنین رقم کرده است:

«خدایگانا، پیش از این در حدیث نبوی دیده بودم که الفرموت الاکبر - و معنی آن را تا به حال نمی دانستم در این دو سال اقامت تهران روایت درایت و این بیان عیان شد. مدت دو سال است که در احتضار این موتم و بهسکرات آن گرفتار. اماموت به فوت نرسیده و حرکت به سکون مبدل نشده. نقشها هر چه بود زده شد و کفشها هر چه داشت دریده گشت فایده ای نبخشید و نخواهد بخشید. چه قطعه و تحریرات خود به انجام رسید اما روغنی به چراغ و جرحه ای به ایاغ نریخت. کار تهران بعشوه است ورشوه. عشوه را جمال ندارم ورشوه را مال. بخدای متعال من تن بمردن داده ام اما هر گه جان میکند و پیش من نمی آید. بخت بد بین کز اجل هم ناز می باید کشید. کرایه خانه و مواجب نو کردیوانه که از واجبات فوری است به قضا رضا نمی دهند و امروز بفرما نمی نهند. لابد باید به این و آن آویخت. آبروها آب جوشد و روها از سنگ سخت تر. به این خط و ربط و ضبط، گرسنگی باید کشید و تنگی و سختی باید دید. بهترین دوست من آنست که اگر انشاء الله مردم و عذاب را سبک کردم این رباعی را به سنگ قبرم بنویسد:

ای آنکه به رنج و بینوائی مرده در حالت وصل از جدائی مرده
با این همه آب تشنه لب رفته بپاک اندر سر گنج از گدائی مرده

امیر نظام در خوش نویسی و درست نویسی شهره زمان خود بوده همان قدر که در کار حکومت لیاقت و توانائی داشت، دانش دوست و ادب پرور و شعر شناس بود. ایرج میرزا جلال الممالک شاعر بزرگ و مشهور از تربیت یافتگان و برآوردگان اوست.

محمدخان سرهنگ پسر حیدر خان سر تیب افشار به تشویق او در سال ۱۳۰۴ قمری دیوان فرخی را به خط خوش شکسته و نستعلیق بترتیب حروف تهجی نوشت. همچنین محمد صادق خان قاجار برهنمائی و خواهش وی دیوان منوچهری را کتابت کرد (۱) به زمانی که حکومت آذربایجان داشت به تشویق او اعتصام دفتر چاپخانه مجهزی با حروف سری (حروف فارسی و لاتین) در تبریز دایر کرد و در این چاپخانه کتابهای معتبر بسیار طبع شد از جمله به اشارت و فرمان امیر نظام رساله بئالشکوائ عتبی را، علی بن موسی تبریزی ترجمه و انشاء کرد و در این مطبعه بچاپ رسید. احمد علیخان بنی آدم که در سال ۱۳۲۶ شمسی استاندار کرمان بود آرامگاه امیر نظام را تعمیر کرد و سنگ مزاری بر آن نشانید.

مجله یغما - این شرح حال بدرخواست محمدرضا کوشا از جناب دکتر باستانی چاپ شد. نامه کوشا باخط خوب خودش در صفحه بعد است.

۱ این دو کتاب هر دو در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ است. دیوان فرخی

بشماره ۱۰۳۷ و دیوان منوچهری بشماره ۱۰۶۷

مجلس خدای در تهر لام

مجلس
مجلس خدای در تهر لام

مجلس خدای در تهر لام

مجلس خدای در تهر لام

مجلس خدای در تهر لام

مجلس خدای در تهر لام

مجلس خدای در تهر لام

مجلس خدای در تهر لام

مجلس خدای در تهر لام

مجلس خدای در تهر لام